

جنگ

# اعتراض

"به خاطر نوزاد دشمنش شاید"

(مجموعه ای از بحث‌های فرهنگی، تحلیل‌های سیاسی، مقالات اجتماعی، داستانها، پیامها و نامه‌های راهبردی)

رضا آیرملو

پروفسور جامعه‌شناسی - سوئد

## اعتراض درست، صفبندی غلط

### - و اعلام انحلال اپوزیسیون لائیک دنباله رو "جنبش سبز رژیم"

- اعتراض به یک جناح، نه فقط اعتراض به کل رژیم نیست!، بلکه حتی به معنی تأیید کلیت رژیم هم هست.

- ادعا کردند که حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، در شرایط حاضر، مثل خوردن داروی تلخ برای رهایی از یک بیماری است، و نتیجه گرفتند که "گاهی آدم برای زنده ماندنش مجبور به خوردن لجن هم می شود و ما هم در آن شرایط هستیم!". "بلی! درست است که آدم برای زنده ماندنش ممکن است لجن که هیچ، حتی ... هم بخورد، ولی اگر یک بار لجن خوردن، آدم را تا آخر عمر "لجن خوار" بکند، زنده ماندن که نباید حتی برای زنده ماندن هم لب به لجن زد".

- بازیگران سیاسی ایران بر اساس فرهنگ ایللیاتی حاکم، عادت دارند به جای حمایت کردن بیعت بکنند. و وقتی هم بیعت کردند، به تمامی تسلیم میشوند. از همین رو، نه سوالی مطرح میکنند و نه شرطی میگذارند.

## ساختار اپوزیسیون آزادیخواه و دموکراتیک ایران

یک- هواداران دموکراسی و جدائی دین از سیاست

گفتیم که تا دیکتاتوری اسلامی بر ایران حکم میراند، بازیهای انتخاباتی دروغین گوناگونی هم به اجر گذاشته خواهند شد، و جمعی از مردم ساده اندیش و استعمار شده این کشور سانسورزده و محروم نیز در پی سرابها و شبهه های کاذب تلقین شده به دنبال بازیگران این بازیها خواهند دوید. باید اضافه کرد که در بازی های انتخاباتی اخیر معروف به "دو خردادی یا جنبش سبز" فقط مردم ساده اندیش و بیسواد و کم سواد شهر و روستا نبودند که به دنبال سراب ناپیدای این یا آن جناح و شخصیت رژیم جمهوری اسلامی به راه افتادند. در این بازی بسیاری از مردم برآمده از طبقه

متویط شهرنشین ایران هم که به عنوان اپوزیسیون سکولر و لائیک در آرزوی رهایی از سیطره دیکتاتوری دینی رژیم جمهوری اسلامی اند نیز شرکت کردند. بسیاری از کسانی هم که از دموکراسی و "جدائی دین از سیاست" هواداری میکنند در داخل و خارج کشور به صفهای اسلام پناهان و شریعتخواهان پیوستند و برای بر سر کار آوردن این یا آن ملا و سید طرفدار ادامه سیطره حکومت دینی و اسلامی جمهوری اسلامی مبارزه کردند. چرا؟ برای پاسخ به این سؤال و توجیه و توضیح این چگونگی نه چندان معمول لازم است ابتدا نگاهی ولو کوتاه به ساختار این بخش از مردمی که به طور "بالقوه و ماهوی" یا "بالفعل و عملی" به عنوان اپوزیسیون رژیم جمهوری اسلامی ظاهر میشوند بیندازیم.

"خواستاران دموکراسی و آزادی" در ایران که به عنوان اپوزیسیون دیکتاتوری اسلامی یی که نه با دموکراسی سازگاری دارد و نه با آزادی، عمدتاً از مجموعه های متشکل و غیر متشکلی به شرح زیر تشکیل می شوند:

- ۱- روشنفکران و فعالان سیاسی و فرهنگی عمدتاً منفرد که در اینجا و آنجا به فعالیتهای روشنفکری و آگاه سازی دست میزنند، و کم و بیش از سیاست و فعالیتهای مخالف رژیم جمهوری اسلامی حمایت میکنند.

- ۲- اعضای گروهها، سازمانها، نهادها و احزاب سیاسی که از ایدئولوژی، برنامه حزبی و رهبری معینی تبعیت میکنند.

- ۳- فعالان سیاسی سازمانها، نهادها و احزاب سیاسی فروپاشیده- جماعتی که در خارج از کشور به صورت ارتش شکست خورده از این جلسه و بحث به آن جلسه و بحث روان میشوند، و اکثراً کاری جز اثبات وجود فراموش شده خود، و در نتیجه، به هم زدن جلسات و برنامه ریزیها نمیکند.

- ۴- فعالان سیاسی، فرهنگی و هنری یی که در واحدهای کوچک فرهنگی و هنری با همدیگر همکاری میکنند، و با آنکه هیچ تشکل سیاسی ندارند، در حول فعالیتهای هنری و غیره به نوعی پیوند فکری و سیاسی رسیده اند.

- ۵- توده های عادی بر آمده از لایه های مدرن شهرنشین ایران که در آرزوی رهایی از کنترل و دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی اند، و بدون هرگونه رهبری و سازماندهی، هر از گاهی به فعالیت ها و هیجانات خودجوش سیاسی می پیوندند. اینان پرشمار ترین نیروی مقاومت مردم در برابر دیکتاتوری و تجاوزات رژیم جمهوری اسلامی را تشکیل میدهند، ولی اکثراً به سبب فقدان سازماندهی و آموزش سیاسی به عنوان سربازان این یا آن خط سیاسی، عمدتاً "خط غالب روز" عمل میکنند.

\*\*\*

دیدیم که خاستگاه طبقاتی اکثریت این افراد، گروهها و سازمانها، لایه های مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران است. این طبقه در تهران و شهرهای پرجمعیت ایران از دو بخش سنتی و مدرن تشکیل میشود. بخش مدرن ایران، محصول مدرنیسم دوره های پیشین، به خصوص دوره پهلوی ها هستند و از چگونگی و محتوای مدرنیسم وارداتی این دوره تأثیر می پذیرند. از ویژگی های این مدرنیسم اولاً وارداتی بودن آن و در ثانی آمیزش و اختلاط آن با فرهنگ و سنتهای گذشته در داخل کشور است.

آنچه به نام فرهنگ ایران و ایرانی خوانده میشود، در اساس از مجموعه ای از ۱- عرف و عادات ایران قبل از اسلام، ۲- احکام شرعی اسلامی و شیعه گری، و ۳- سنتهای باقیمانده از اشرافیت ایللیاتی و دیمی در ایران تشکیل شده است.<sup>۳۴</sup> این است که مدرنیسم و فرهنگ مدرن وارداتی ایران در نهایت هم با عرف و عادات ایرانی و هم با اعتقادات و مراسم دینی و مذهبی شیعه گری مخلوط شده و تحت عنوان فرهنگ جدید ایران به سازگاری رسیده است. از همین رو، آنچه فرهنگ ایران و ایرانی خوانده میشود، نه فقط از دو عنصر مدرن و سنتی تشکیل شده، بلکه همچنین بین این دو قطب سنتی و مدرن، طیف وسیعی به وجود آورده است. در نتیجه، هر فرد برخاسته از لایه های مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران، به نسبت سهم خود از ۱- فرهنگ و سنت های کهنه داخلی و ۲- عناصر مدرن وارداتی، در جایی از این طیف سنتی-مدرن قرار میگیرد؛ و به سبب دارائی های خود از این دو قطب سنتی و مدرن، نسبت به دیگران، کمتر یا بیشتر سنتی یا مدرن به حساب می آید. این تقسیم بندی شامل لایه های مدرن و لائیک طبقه متوسط شهرنشین ایران هم هست و آنان را هم به طیف وسیعی از مدرن مدرن تا سنتی و سنتی تقسیم میکند.

\*\*\*

---

<sup>۳۴</sup> ر. ک. به سرآغاز کتاب نویسنده تحت عنوان "قرائت قرآن غیردینی، ج ۳"، و همچنین به بحث مربوطه در کتاب نویسنده تحت عنوان "جامعه شناسی نجات ایران ..."، پیشین.

اساساً بخش مدرن و سکولر طبقه متوسط شهر نشین ایران از جنبه های مختلف فرهنگی، سیاسی و اجتماعی با رژیم دیکتاتوری جمهوری اسلامی در تضاد و تعارض قرار دارد. با این وجود، از اینان فقط جمع بسیار کوچکی در سازمان ها و نهادهای سیاسی، عضو شده و سازمان یافته اند، در حالی که بقیه، یعنی جمع بزرگ و عمده "اپوزیسیون بالقوه و غیرفعال ایران"، فاقد هرگونه سازماندهی و حتی هرگونه پیوند سیاسی با دیگران اند. جمع کوچکی به طور **بالفعل (عملاً و در حال حاضر)** در زمینه ای که سیاست نیز بخشی از آن است فعالیت‌هایی را پیش می‌برند، در حالی که جمع بزرگ آنان به صورت توده ناراضی بدون شکل و ایدئولوژی، از هرگونه پیوند و فعالیت برنامه ریزی شده دور می‌ایستند. این بخش بزرگ (که تقریباً اکثریت قریب به اتفاق را تشکیل می‌دهند) به طور **بالفعل** در فعالیت های سیاسی و اجتماعی شرکت نمی‌کنند، ولی به طور **بالقوه و غیرفعال** آماده ایفای نقش های "موقت و سازمان نیافته" فرهنگی و سیاسی اند. بسیاری فقط در برهه های معین تاریخی، به سبب افزایش هیجان عمومی، از دور و نزدیک وارد حوزه فعالیت های سیاسی و اجتماعی می‌شوند. اینان اما به سبب دارا بودن تحصیلات و تجربیات شهرنشینی در مقام مقایسه با سایر طبقات و اقشار اجتماعی از توانمندیهای بالقوه سیاسی و اجتماعی بالایی برخوردارند و با دخالت خود در حرکات سیاسی- اجتماعی بر روند اتفاقات سیاسی تأثیر به سزایی می‌گذارند.

اقشار مختلف طبقه متوسط شهرنشین ایران با وجود خاستگاهها و زمینه های فعالیت مختلف، هر از گاهی در مورد ایستادگی در برابر تعرضات رژیم دیکتاتوری و هواداری از حرکات رهایی بخش به توافق میرسند. و از همین رو نیز، رویهمرفته "اپوزیسیون (نسبتاً!) مدرن و لائیک ایران" را تشکیل می‌دهند.

\*\*\*

سکونت در داخل و برون مرز از جنبه های مختلف این طبقه سرنوشت ساز ایران را به دو نیمه تقسیم میکند. لایه های درون مرزی، به طور مستقیم از سرکوبی، سانسور و شیوه های شستشوی مغزی رژیم، رنج برده و تأثیر می‌پذیرند، در حالی که ایرانیان ساکن برونمرز برآمده از این طبقه، فارغ از سانسور ها و محدودیت های اجتماعی و فرهنگی داخل کشور اند. داخلی ها

که مستقیماً از دیکتاتوری دینی و تعرض و تجاوز به حقوق جمعی شان رنج میبرند، دارای انگیزه های قوی برای حرکتهای سیاسی اند، در حالی که این مفاهیم در دأور برای برونمرزیهائی که از ایران و فشارهایش بدور اند، و حتی برای بازگشت به کشور و زادگاهشان نوستالژی دارند، رفته رفته بی رنگ تر شده، و بیشتر جنبهٔ تئوریکی و خاطره پیدا میکنند.

داخلی ها، مفاهیم جمعی مانند دموکراسی، حقوق بشر و رفاه اجتماعی را فقط از طریق بحثها و کتابها از بر کرده اند، در حالی که خارج نشینان به طور عینی، دموکراسی و آزادی ها و حقوق سیاسی- اجتماعی شهروندی را در اروپا و آمریکا تجربه کرده و می کنند.

هم از این رو، این دو نیمه که با گذشت زمان بیش از پیش از همدیگر فاصله گرفته و زبان و خواسته های مختلف یافته و می یابند، به سبب دارا بودن تجربیات و دارائی های فرهنگی متفاوت، میتوانند فعالیتهای همدیگر را تکمیل کرده و راست و ریس بکنند. برای مثال، برون مرزی ها می توانند فقدان اطلاعات، دانش و آگاهی های ممنوع در درون مرز را با استفاده از امکانات و فضای آزاد خارج از کشور تولید کرده و به داخل بفرستند، در حالی که درون مرزها میتوانند از طریق به کار بردن این دانشها و دست آوردها، به حرکات سیاسی و اجتماعی خود بعد و عمق جدید ببخشند. بدین ترتیب، دانش های اجتماعی و سیاسی تولید و عرضه شده در خارج از کشور میتوانند برای عبور مردم تحت ستم درون مرز از دیواره های سانسور و سرکوبی رژیم اسلامی مورد استفاده قرار گیرند و انرژی توده های محروم ایران برای رهائی و آزادی از دست رژیم اسلامی را به حرکت در آورند.

با این وجود، تجربیات موجود نشان میدهند که این مبادلهٔ بدین سادگی عمل نمیکند. در بسیاری مواقع، حرکات سیاسی را درون مرزیهائی که به سبب سانسور و سرکوبی از دریافت دانشهای اجتماعی رهائی بخش برون مرز محروم اند، آغاز میکنند. این حرکات داخلی باعث بروز حرکات در میان ایرانیان خارج نشین میشوند و به بروز امواجی از حرکت و فعالیت در خارج از کشور دامن میزنند.

خارج نشینان نه فقط قادر به تولید و عرضهٔ دانشهای اجتماعی و سیاسی لازم نشده و نقشهای راهبری فکری و ایدئولوژیکی ایفا نمیکند، بلکه آنگونه که در حرکات سیاسی اخیر در ایران بروز کرد، کاری بیش از دنباله روی مردم گرفتار سانسور داخل کشور نمیکند. اینان در واقع به جای هدایت فکری

داخلی‌ها، خود را با افکار و حرکات آنان تطبیق می‌دهند. این است که در عمل، با وجود آنکه بخش بزرگ فعالان و نهادهای سیاسی ایران در برون مرز زندگی میکنند، هویت سیاسی و فکری‌یی به نام "ایرانیان خارج نشین" مطرح نمیشود و تأثیر چندان در حرکات و راهیابی‌های داخل نشینان نمی‌گذارد.

این چگونگی مردم ایران را از دانشها و تجربیات سیاسی موجود در اروپا و آمریکا محروم می‌سازد و به سبب سانسور و سرکوبی سنگین موجود در داخل کشور، سرنوشت حرکات سیاسی ایرانیان را با مشکل راهیابی و رهبردی روبرو می‌سازد.

این نیز از دلایلی است که مدتهاست حرکات سیاسی در ایران در جای خود درجا می‌زند و از برداشتن قدمی ولو کوتاه برای ارتقاء به سطوح بالاتر مبارزه عاجز مانده است.

### دو- ملقمه ای از مدرن و سنتی

دیدیم که مردم برخاسته از طبقه متوسط شهرنشین ایران به نسبت سهم خود از سنت‌های کهنه داخلی، یا عناصر مدرن وارداتی، کمتر و بیشتر مدرن یا سنتی به حساب می‌آیند. بدین معنی حتی آن لایه‌هایی از مردم شهرنشین ما که به صورت "مدرن و سکولر" نام برده میشوند، در حقیقت نیمی "مدرن و سکولر"، و نیمی "سنتی و مذهبی" اند. تفاوت اینان با لایه‌های "سنتی و مذهبی طبقه متوسط" در این است که گرایشات مدرن و سکولر این نیمه قوی‌تر، و در خیلی موارد بر گرایشان سنتی-مذهبی شان غالب اند.

این است که مردم مدرن و لائیک ما که در واقع "نیمی مدرن و نیمی سنتی"، یا "نسبتاً! مدرن و لائیک اند"، هر از گاهی به آسانی تغییر جایگاه می‌دهند و از "مدرن و سکولر" به "سنتی و مذهبی" تغییر می‌یابند. و هم از این رو، با آنکه در اساس خواستگاهشان طبقه مدرن و سکولر شهر نشین است، روزی به دنبال خمینی و جمهوری اسلامی اش می‌افتند، و روزی دیگر، دواخردادی و روزی هم "سبز اسلامی" شده، و همه آرزوها و حتی مبارزات خود برای رهائی از دیکتاتوری دینی و اسلامی را به فراموشی می‌سپارند.

این چگونگی در همان حال به دو نیمه شدن شخصیت این بخش از مردم برآمده از طبقه متوسط شهرنشین ایران منجر شده، و به پریدن از مذهبی به

غیر مذهبی و بر عکس می انجامد. این است که بسیاری از ایرانیان برآمده از طبقه متوسط مدرن ایران، به وقتی و زمانی طرفدار اسلامیان و به وقتی و زمانی نیز مخالفان آنان تبدیل میشوند. گاهی هم به خاطر احساسات متعارض-نیمی دشمنانه و نیمی دوستانه- نسبت به رژیم اسلامی، به رفتارهای دوگانه دست میزنند.

این دوگانگی در همان حال، در زمینه های مختلف زندگی، مضمون های مختلف میگیرند. به طور مثال، خیلی ها در زمانها و موقعیتهای زندگی از نظر فرهنگی یا اقتصادی از رژیم، یا این و آن اعمال تجاوزگرانه و دیکتاتوری مآبانه اش حمایت میکنند، در حالی که از جنبه های دیگر مثلا از نظر مذهبی و شریعتخواهی با آن در تعارض قرار میگیرند، یا برعکس. این است که در سرتاسر این ۳۰-۴۰ سال دیکتاتوری اسلامی، همیشه جمعیتی از لایه های مختلف اپوزیسیون مدرن و سکولر ضد رژیم اسلامی، به بهانه ها و توجیهاات مختلف با برخی از اعمال رژیم کنار آمده، و ضمن مخالفت با اعمال دیگر رژیم، در کنار برخی از کارکردها و سرکوبگری هایش ایستاده اند. البته اینگونه گرایشات دوگانه میتوانند از علل و انگیزه های مختلف سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، و حتی از تهدید و تطمیع رژیم نیز ریشه بگیرند، ولی با این وجود، دوگانگی ارزشی مردمی که پائی در مدرنیسم و سکولاریسم، و پای دیگری در سنت و مذهب شیعه گری ایران دارند، در شکل گیری و تظاهر این دوگانگیها بدون تأثیر نیستند.

## **پیش درآمد انتخابات رئیس جمهور بدون جمهوریت**

### **یک- مردم و ضد مردم**

تا روز راهپیمایی اعتراضی موسوی و اسلامی های معترض به تقلبات انتخاباتی، این فرض حاکم بود که "اپوزیسیون عمدتا سازمان نیافته ولی مدرن و لائیک ایران"، دیگر به اندازه ای تجربه دارد که به دنبال اسلامیان و ملایان، (آن هم چهره های شناخته شده برخاسته از درون رژیم اسلامی) نیفتند. در عمل نیز، تا آن روز، بخش مهمی از "اپوزیسیون لائیک و مدرن برون مرزی"، در حد و حدودی، شرکت در انتخابات دروغین رژیم را محکوم می کردند، و در بسیاری موارد نیز، رأی دهندگان رژیم را "سازشکار"، "امت گول خورده" و "مردم بیسواد و ناآگاه" میخواندند.



بسیاری حتی شرکت لایه های مدرن شهرنشین در رأی گیری رژیم را یا ناممکن دیده و ندیده می گرفتند، یا به نحوی به انکارش برمیخاستند. نظر غالب نیمه برون مرزی آن بود که شرکت در بازی سر تا پا تقلبی انتخابات به اصطلاح "رئیس جمهور رژیم اسلامی"، - در جایی که نه **جمهوریتی** وجود خارجی دارد، و نه رأی مردم به حساب می آید-

یک دهن کجی زشت به مردم ایران است. چرا که لازمه اولیه این یا هر انتخاب و رأی گیری،

۱- احترام به حقوق بشر،

۲- تأمین آزادی ها و حقوق سیاسی، از آن میان، آزادی های اندیشه، بیان، تجمع، سازماندهی سیاسی و،

۳- تأمین امنیت قضائی برای صیانت از این آزادیهاست.

این ها هیچکدام در ایران رژیم اسلامی، وجود عینی پیدا نکرده اند، و حتی به به طور سیستماتیک سرکوب می شوند. از این رو، نظر غالب بسیاری از شخصیت ها و سازمان های مخالف مقیم خارج از کشور (منهای آنانی که به هر حیلتی وظیفه خواری دفاع از رژیم را به عهده دارند) این بود که:

- شرکت نکردن در بازی های دروغین انتخابات "رئیس جمهور رژیم"، شرطی است که "مردم" ایران را از "امت و مقلدان آیت الله ها، هواداران حزب الهی، خودفروشان سیاسی و توده های گول خورده و استعمار شده رژیم" جدا می کند.

## دو- قطار راه افتاده، جا نمائی!

اما، با راهپیمائی بزرگ نامزدهای رژیم، بسیاری در داخل و خارج فکر کردند که "نکند قطار راه افتاده باشه و ما جا بمانیم". راهپیمائی جمعیت عظیم مردم تهران، به خصوص مردم برآمده از لایه های مدرن طبقه متوسط شهرنشین ایران در صف سبزپوشان و به حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، به یکباره نظر پیشین بسیاری از مخالفان برون مرزی را تغییر داد. صرف تظاهرات اعتراضی خیابانی در ایران، "زنگ ها" را برای بخشی از نیروهای اپوزیسیون مدرن و لائیک در داخل و خارج کشور به صدا درآورد، و خیلی ها را به آسانی به درون باطلاق هواداری جناح رهبری کننده اعتراضات، به رهبری هاشمی رفسنجانی- موسوی، کشانید.

بدین ترتیب، برای چندمین بار متوالی در این ۴۰-۳۰ گذشته، اپوزیسیون مدرن و طرفداران حکومت لائیک که از فقدان سازماندهی و رهبری به شدت رنج می‌برند، چند پاره شد. جمع بزرگی به همراهی توده‌های استعمار شده، بی‌هیچ شرط و شروطی، به هواداری از موسوی و آلترناتیو "سبز سیدی" وی ادامه دادند.

جمعی به شبهه اینکه قطار تحولات از نو راه افتاده، و برای از دست ندادن جا، سراسیمه به داخل قطار "سبزپوشان" پریده بودند، حرف‌ها و شعارهای پیشین خود در مخالفت با شرکت مردم در بازیه‌های رأی‌گیری رژیم را پس گرفتند. خیلها به آسانی رأی‌گیری بی‌اساس و غیردموکراتیک رژیم را، "انتخابات!" نام نهاده، و بر روی نتایج آن شرط‌بندی کردند. بسیاری نیز توده‌های "سبزپوش" هوادار این جناح رژیم سرکوبگر را، (بی‌توجه به خاستگاه سیاسی، نظامی و فرهنگی‌شان)،

به نام نامی "مردم ایران" مفتخر ساختند. جمعی خود را هوادار رهبران جناح معترض یافتند، و برای ندیدن دستهای شدیداً آلوده این نخست‌وزیر سابق و همکار همیشگی رژیم سرکوبگر دستخ‌های خود را روی چشم‌هایشان قرار دادند.

جمعی از این جماعتی که از حول حلیم به دیگ حمایت جناحی از جناح‌های رژیم اسلامی افتاده بودند، ماه‌ها و سال‌ها در همین حال و هوای "سبز سیدی و اسلامی" باقی ماندند، در حالی که جمعی دیگر که یا باهوش‌تر یا بی‌شیله‌پیله‌تر بودند، دیر یا زود به خود آمده، به جبران شبهه‌ها و اشتباه خود برخاستند. اینان اما هیچ‌کدام، آنگونه که سنت‌های پدرسالارانه ایرانی ایجاب میکند، نه به تصمیمات غلط و شبه‌انگیز خود اعتراف کرده و آنها زیر انتقاد گرفتند، و نه علل صفت‌بندی اشتباهی‌شان توضیح دادند.

در نتیجه، از این همه فعالان و سازمان‌های سیاسی خارج‌نشین فقط جمع اندکی! توانستند با رها کردن خود از شبهه‌های ساری فراهم آمده، بر خلاف جریان آب شنا بکنند. جمعی از دنباله‌روی سبزپوشان و همراهی با جناح‌های به اصطلاح "اصلاح طلب رژیم" (اصلاح‌چی؟) خودداری کردند، و جمعی نیز با بهره‌مندی از این فرصت تاریخی، علیه "کلیات رژیم" به اعتراض و افشاگری دست زدند.

### سه- علل و انگیزه ها

علل مختلفی در این هیجان عمومی اپوزیسیون و تکه پاره شدن آنها تأثیر گذاشتند. مگر نه این که ما ایرانیان همیشه در سوئی از تظاهرات و اعتراضات خیابانی، "مردم ستم کشیده" و در سوی دیگرش، "رژیمی سرکوبگر" داشته ایم؟ پس حالا که دو جناح حاکم رژیم رو در روی هم قرار گرفته بودند، انگار دعوی دو جناح رژیم،  
- هر دو جنایتکار و دیکتاتور و هر دو مسئول -

مبارزه حکومت "جبار" و مبارزان "آزادی خواهی" بود. انگار، جناح هاشمی رفسنجانی- سید حسین موسوی، به صرف مخالفت با جناح بر تخت خلافت نشسته خامنه ای- احمدی نژاد، پرچم رهائی از تسلط رژیم اسلامی را به دوش می کشید!

این تصورات ناشی از تجربیات فرهنگی و تاریخی، به آسانی به "واکنش طایفه ای!" خرج تشنیهان اکثراً فرصت طلب تبدیل شد. از این رو، به روزی رهبر و رهبران معترضان به "تقلبات انتخاباتی"، آزادیخواه و "اصلاحگر" (اصلاح چی؟) قلمداد شدند. جماعت سبزپوش و حتی سرکوبگرانی که در خدمت موسوی و کربوبی و غیره قرار داشتند، در پی چند ساعت راهپیمایی و دادن چند شعارهای اسلامی اعتراض آمیز از همه اتهامات ۱- شرکت در بازی های رأی گیری، ۲- هواداری از جناحی از جناح های رژیم سرکوبگر، ۳- به تعویق انداختن سرنگونی رژیم اسلامی، و غیره و غیره، مبرا شدند. دیگر کمتر کسی، به فکر محکوم کردن جانبداری این جناح رژیم و رهبران سرکوبگر آن افتاد. کمتر کسی هم، این نیمه ناراضی حزب الهی را به بازگشت به دامن ملت دردمند ایران دعوت کرد.

بسیاری حتی، راهی را که قبلاً "راه محکوم شده رژیم" معرفی می کردند، "تنها راه رهائی" یا "راه تحول دموکراتیک" ایران نام نهادند و از دیگران هم خواستند که به هواداری این "سید سابقه دار!" و "روحانیت مبارز! جناح اصلاح طلب!" بلند شوند. "پدر ملت ایران اگر این بی پدر است ..."<sup>۳۵</sup>

جمعی حتی حرکت اعتراضی حزب الهی های طرفدار این جناح رژیم برای به تخت نشاندن سید حسین موسوی سابقه دار را "انقلاب مردم ایران" نام نهادند.

<sup>۳۵</sup> میرزاده عشقی

به ناگهان، زمان، سی سال به عقب برگشت! و خمینی دیگری رو به زانیدن نهاد! این خمینی اما، نه به خاطر سابقه مبارزاتی خود دلیلی برای ایجاد سببه داشت، و نه به سبب نیافتن فرصت حکومت اسلامی و دیکتاتوری، میتوانست مدعی دگرگونی باشد.

کار به جایی رسید که جمعی از نیروهای مدعی اپوزیسیون خارج از کشور، دستها را برای تقسیم افتخار راهپیمائی اعتراضی به هواداری از موسوی و شرکایش بالا زدند. یکی مدعی شد که آرم و پرچم شان در جمع رأی دهندگان سید حسین موسوی، کروی و "قهرمانان آزادی خواهی از این دست!" حمل شده است. یکی دیگر از تکرار شعارهایش قصه ها ساخت، و دیگری مشتافانه بر خود بالید که مردم معترض هوادار این سید والاگهر! به وقت راهپیمائی شعرهایش را زمزمه کرده اند.

**رنگ سبز، آن هم رنگ سبز سیدی، از نو به رنگ انقلابی گری و آزادی خواهی ایران تبدیل شد!**

\*\*\*

نا گفته نباید گذشت که در همه این احوالات، فرهنگ عقب ماندگی ایران و بازمانده های "فرهنگ های ایللیاتی، دیمکاری، و شیعه گری" به اشکال مختلف بروز داده شده، و نشان دادند که ما مردم بر آمده از طبقه متوسط شهرنشین ایران، هنوز هم آثار خرابی های تاریخی را در این شرایط رو به تحول جهانی به دوش میکشیم.

خصلت های ایللیاتی جای خاصی در فرهنگ ایران دارند<sup>۳۶</sup>. از آن رو، بسیاری از ما مردم ایران، اهل قیام و تظاهراتیم، تا مبارزه بنیادی، حساب شده و دراز مدت. عواطف اجتماعی مان به آسانی تحریک می شوند و بسیاری از ما را، "چشم بسته و گوش بسته" به هیجان و شورش وامی دارند، بدون آن که قبلاً بیاندیشیم یا فرصت اندیشیدن و همفکری و سبک و سنگین کردن موضوعات و مسائل را بیابیم، یا قبل از هر اقدام و صفندی سؤال بکنیم: "چرا، برای کی و به خاطر چی؟". از همین رو هم ملتی بار آمده ایم که "زود می جوشیم، ولی زود هم از جوش می افتیم". این است که در جریان

<sup>۳۶</sup> ر. ک. به سرآغاز کتاب نویسنده تحت عنوان "قرانت قرآن غیردینی، جلد ۳"، پیشین.

اتفاقات تاریخی، هول زده و سراسیمه وارد عمل میشویم، و عموماً هم "از هول حلیم می افتیم توی دیگ!"

عموماً در شرایط هول زدگی اجتماعی، برخی فکرها و قضاوت های "مد روز" را بی آن که بسنجیم، یا فرصت سنجیدنشان را به خود بدهیم، در فکر و اندیشه مان کپی می کنیم، و در ارتباط غیر مستقیم با همدیگر، "فکر و باوری طایفه ای" به وجود می آوریم - فکری که از این به آن و از آن به این سرایت کرده و پذیرفته میشود. این است که وقتی هم میخوایم چیزی بر آن فکر طایفه ای بیافزائیم، به جای نقد و به کارگیری عقل و دانش و منطق اجتماعی مان، "از یک کلاغ، چهل کلاغ می سازیم".

"تعصب و مطلق گرایی طایفه ای"، محصول جا افتادن این "فکر و باور طایفه ای" است. این ویژگی فرهنگی، عموماً راه دگر اندیشی و بازاندیشی ما ایرانیان را مسدود میکند و همه را به کج راهه یکسانی رهنمون می شود.

**حمایت همگانی از خمینی (با عناوین مختلف رهبر، پدر، خرده بورژوا، و و فقط یک نمونه، و سپس حمایتهای بعدی از ارکان دیگر رژیم اسلامی از محمد خاتمی تا سید حسین موسوی نمونه های دیگر آنند.**

\*\*\*

این علل و عوامل فرهنگی، شرایط رو به انجامد اپوزیسیون ایران را بیش از پیش منجمد کرد. در نتیجه، بسیاری، تحت تأثیر تظاهرات اعتراضی و سرکوبی معترضین، اختیار از دست دادند و نتوانستند به خود بقبولانند که هیچ نشده جز آنکه:

"هواداران دو جناح و امت دو خلیفه رو در روی هم قرار گرفته اند. "دعوا بر سر لحاف ملاست" و اتفاقی نیفتاده جز آن که بین خلیفه اسلامی بر تخت نشسته و مدعی خلیفه گری رقابت و برخوردی پیش آمده، و آن که بر تخت خلافت نشسته، با مدعیان تختش، به همان شیوه معمول خودشان برخورد می کند. همین و بس!

در گذشته ها هم، بین ملایان و رهبران فرقه شیعه گری اختلاف پیش می آمده و حتی دسته های عزاداری و قمه زنی هوادار این "آقایان" را به جان هم می انداخته است. با این وجود، سازمان رهبری "روحانیت شیعه" دست نخورده دوام آورده و حکم رانده، و آقائی و بهره کنشی آیت الله ها، سیدها و آقازاده هایشان را محافظت کرده است.

سهم توده های هوادار و مقلد، از این جنگ های قدرت، همیشه چیزی جز زخم سر و سینه، و سواری دادن به این یا آن رهبر دینی-سیاسی نبوده و **حالا هم جز این نمی توانست باشد.**

اما آیا چند در صد از ما، این درس های تاریخی را به خاطر داریم و به این آدرسهای تاریخی مزاجه میکنیم؟

\*\*\*

این بود که در سرتاسر این معرکه رهبرسازی و قهرمان بازی های آنچنانی، کسی از اینهمه مدعیان سیاست و رهبری در داخل و خارج کشور این پرسش را مطرح نکرد که:

"ملت نجیب! پیروزی این یا آن جناح رژیم در این انتخاباتی که انتخابات نیست، چه تغییری در اساس تسلط احکام مذهبی و هیرارشی ملایان و گروه بندی های مافیائی آیت الله ها خواهد داد؟". کسی نه تنها نپرسید، بلکه به چند تا آدم بی عبا و قبای روشنفکری هم که در اینجا و آنجا فریاد "بیدار باش، بیدار باش" سر میدادند، گوش فرا نداد. که "ای بیماران سبزپوشی! حتی اگر جناح به اصطلاح "اصلاح طلب تان" هم اختیار این کشور و ملت تحت ستم را به دست بگیرد، (بنا به ادعای خود رهبران سبز و سیاه تان) هیچ اصلاحی در اصل و اساس این حکومت ارتجاعی و نظام بنیادگرای اسلامی ایجاد نخواهد شد. باز هم جناح های ملایان، بازاریان و آقازاده های شان دست به دست هم خواهند داد، و بر سر ایران و ایرانی آن خواهند آورد که زنده یاد دکتر غلامحسین ساعدی در کتاب "چوب به دست های ورزیل" به قلم آورده است:

**- داستان "چوب به دست های ورزیل":**

- "وقتی مردم ده از عهده خوک های وحشی بر نمی آیند، راهی نمی یابند جز آنکه برای جلوگیری از تخریب محصولات خود دست به دامن شکارچی های حرفه ای بشوند. چنین میکنند و دو شکارچی استخدام شده به ده آمده و در طبقه بالای یک ساختمان مرکزی ده ساکن میشوند. شکارچیان خوکها را شکار میکنند و مردم ده نیز برای راحتی آنان به هر کار ممکن دست زده، از گلوی زن و بچه خود بریده و به آنان میخوارانند. این است که شکارچیان به این سادگیها حاضر به ترک ده نمی شوند و دهاتیان را مجبور به ادامه پذیرائی و دادن بهره می کنند. بالاخره روستائیان بیچاره از این بهره کشی

شکارچیان حاکم! به تنگ می آیند و چاره را در این می بینند که دو شکارچی جدید استخدام بکنند تا شکارچیان قبلی را از ده بیرون بکنند.

جنین میکنند و آنان را نیز در طبقه بالای یک ساختمان مرکزی و درست روبروی ساختمان محل سکونت شکارچیان اولیه جا داده و به خدمتگذاری شان مشغول میشوند. مدتی از پذیرائی این دو گروه شکارچی مسلح میگذرد، تا آنکه روز موعود برای تسویه حساب و مقابله شکارچیان فرا می رسد. شکارچیان جدید و قدیم در دو ساختمان روبرو، رو در روی هم قرار می گیرند و مردم ده برای نظارت بر این جنگ رهائی بخش! در گوشه و کنار ساختمانها تجمع میکنند.

**اما هر دو جناح! از شکارچیان** به آسانی به اینجا میرسند که می توانند بدون جنگ و نزاع با رقبیان خود، مشترکاً این مردم ساده لوح تسلیم شده را بچاپند و بین خود تقسیم بکنند. چنین می کنند و درست به وقتی که همه در انتظار شلیک گلوله بین این دو گروه بودند، هر دو، اسلحه هائی را که به سوی همدیگر نشانه رفته بودند، رو به روستائیان میگیرند، و هر دو نیز امر به تهیه سور و سات می کنند".

آدم وقتی این داستان دردآور را میخواند، خواهی نخواهی فکر میکند که "این دهاتی ها چقدر ساده و حتی احمق بودند که قبلاً فکر تسلط شکارچیان را نکرده و راهی برای جلوگیری از آن نیندیشیده بودند. مگر نه؟

با این وجود، دهاتیان ساده لوح ده ورزیل،

- نه از شکارچیان خود شناخت قبلی داشتند،

- نه از پیشینه مناسبات آنان بی خبر بودند و،

- نه قبلاً آنان را آزموده بودند.

حالا اگر آنان را با تمام ساده لوحی و بدبختی شان با رهبران سبزپوش و این "هواداران مدرن و لائیک الکی خوش شان در داخل و خارج کشور" مقایسه بکنیم، می بینیم که:

- این مردم نیز در واقع برای نجات خود از دست شکارچیان جناح حاکم رژیم اسلامی، به دنبال شکارچیان جناح "اصلاح طلب" (اصلاح چی؟)

افتاده بودند، اما اینان بر خلاف آن ساده دلان روستائی،

- هم از شکارچیان خود شناخت قبلی داشتند،

- هم در طول سالیان دراز، از پیشینه حکومت های رفسنجانی، موسوی،

خاتمی و غیره و غیره خبر داشتند و،

- هم همه آنان را با دادن جان و مال و عزت ملی شان تجربه کرده، و میدانستند که در همه آنان، نه فقط هیچ اصلاحی و بهبودی و دموکراسی یافت نمیشود، بلکه حتی به حد کافی ظلم و سرکوب تلمبار شده و وجود دارد. بر خلاق شکارچیان مورد مثال ده ورزیل، هر دو شکارچی های اینان، به حد کافی آزمایش پس داده و نشان داده اند که با جناح دیگر رژیم، هیچ فرقی ندارند و بلکه "سر و ته یک کرباس دیکتاتوری اسلامی اند".

آیا اگر این دهاتیان ساده لوح قبلاً این گروه دوم شکارچیان را آزموده و به خوبی شناخته بودند، ولی با این وجود، آنان را به امید نجات از دست رفقای شکارچی شان استخدام کرده و برای چندمین بار تودهنی خورده بودند، آن وقت قضاوت ما در موردشان چه می شد؟ نمی گفتیم که:

**"دنده شان نرم، بگذار طعم انتخاب و اشتباه! خود را بچشند؟"**

اگر آری!، پس حالا هم نباید همین حرف را به "هواداران طرفدار دموکراسی و جدائی دین از سیاست که برای رسیدن به دموکراسی به دنبال سید حسین موسوی و سابقه داران دیگر رژیم افتاده اند" زد؟ نباید گفت که:

- **"دنده این مردم ساده اندیش و گول خورده ای که میخواستند "دموکراسی و جدائی دین و سیاست" را از دیکتاتورهای شناخته شده و امتحان داده "اصلاح طلبان رژیم اسلامی" بگیرند، نرم! بگذار طعم انتخاب و اشتباه! خود را باز هم بچشند؟"**

\*\*\*

این بود که نتوانستیم به عنوان "اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" یکصدا و هماهنگ با نمایشات انتخابات کدائی رژیم نه! بگوئیم. نتوانستیم به مردم تحت ستم و شستشوی مغزی داده شده ایران پیام بدهیم که:

- "مردم، خدای را! باز هم گول نخورید و در تجمعات و صف بندی های جناح های سابقه دار رژیم شرکت نکنید. از این فرصت تاریخی حد اکثر بهره را ببرید، ولی دنباله روی نکنید. دنباله روی یک رهبر و جناح رژیم، کل رژیم را به شما تحمیل کرده و خواهد کرد!"

نتوانستیم توضیح بدهیم که اعتراض به یک جناح، نه فقط اعتراض به کل رژیم نیست!، بلکه حتی به معنی تأیید کلیت رژیم هم هست. از همان رو نیز، "شرکت در این اعتراضات رهبری شده به وسیله رژیمیان، - به اندازه شرکت در بازی های رأی گیری رژیم-



مانع پیشبرد مبارزه مردم ایران برای رهایی و به همان اندازه، محکوم است". نه فقط نتوانستیم مانع افتادن جوانان مان به تورهای مرعی و نامرعی رژیم اسلامی بشویم، بلکه حتی بسیاری را هم به عضو شدن در این و آن جناح رژیم، پیوند و ارتباط با فیس بوک های این و آن جناح رژیم، و حتی همراهی با هواداران موسوی ها و کروبی های سابقه دار تشویق کردیم. سؤال که: آیا با این وجود، باز هم می توانیم از خود سؤال بکنیم که: - "اینان کی می روند؟!"

## اعاده حیثیت جنایتکاران به بهای چی؟

این لطف و التفات "بی سبب"، "غیر قابل درک" و غیر منطقی اکثریت مردم "مدعی دموکراسی و حکومت غیر دینی" به سبزپوشان، حتی شامل رهبران آنان هم شد. نظرها و خطابهها به یک روزه تغییر یافتند. و کسانی که تا دیروز، سرکوبگر و شریک جنایات ۳۰ ساله جمهوری اسلامی قلمداد می شدند و باید به جرم جنایت های سیاسی و نظامی شان محاکمه میشدند، به یکباره از سوی اپوزیسیون ظاهراً لائیک و خواستاران رهایی از دیکتاتوری دینی جمهوری اسلامی، اعاده حیثیت شدند.

این بار، برخلاف بازی های دوره دو خرداد ۷۶، شکاف بین جناح های رژیم عمیق تر بود، و سیاست جدید آمریکا در خاورمیانه نیز سازش و کنار آمدن جناح های رژیم را مشکل تر می کرد. محتوای شکاف به وجود آمده هنوز به درستی روشن نیست، ولی یکی از مبارزان ایرانی، در تحلیل به موقع خود در همان روزهای راهپیمایی های اعتراضی، آن را به درستی به اختلاف بین خانواده های مافیائی برای تصدی مقام "پدر خوانده" تشبیه کرده، و به خصوص با استناد به فیلم های "پدر خوانده" نشان داده بود که این جناح ها نیز،

- قسمی برای کسب قدرت می جنگند و،

- قسمی نیز از پول بادآورده نفت سهم بیشتری می خواهند. "دعوا بر سر لحاف ملا است". اینان هیچکدام هرگز در مورد نقض حقوق بشر، یا پایمال شدن آزادی ها و حقوقی که لازمه دموکراسی و انتخابات اند، حرفی نزده و اختلافی نداشته اند، چرا که اینان همه، مرتکب این جرائم شده اند. چرا که:

"گر رسم شود که مست گیرند، در شهر هر آن چه هست گیرند".

\*\*\*

در هر حال، به موازات ادامه اعتراضات خیابانی، ستایش از سید حسین موسوی، نخست وزیر سالهای سرکوب و بی قانونی و هم مسلک دینسالاری و همراه و همکار همیشگی خامنه ای، به "مدر روز طایفه ای" "جمع بزرگی از اپوزیسیون مدرن و لائیک برون مرزی" تبدیل شد. یکی در وصف احوالش مقاله نوشت، و دیگری او را "فردی صالح" برای رهبری ایران نامید. کسانی گناه سرکوبگری های پیشین وی را به گردن فرهنگ دیکتاتوری در ایران انداختند و با طرح سؤال "کی دیکتاتور نیست؟" آب توبه بر سرش ریختند. بسیاری نیز از دور و نزدیک گواهی دادند که او در انتخابات رئیس جمهوری (کدام انتخاب و کدام جمهوری؟) اکثریت رأی مردم! را آورده است. کسانی حتی از وی دعوت کردند تا با استناد به رأی اکثریت مردم!، (لابد در انتخاباتی آزاد!)، به عنوان رئیس جمهور ایران سوگند یاد بکند. هیچ کدام از این جماعت و شخصیت های مدعی دموکراسی، حرف روسو در کتاب "قرارداد اجتماعی" را به خاطر نیاوردند که:

- "در یک رأی گیری فاقد آزادی ها و حقوق لازم برای انتخابات، هیچ شرکت کننده ای قادر به ادعای برد و باخت نیست!".

در جامعه سانسور زده، دیکتاتوری و فاقد آزادی و حقوق لازم نیز، نتایج انتخاباتی از اصل و اساس باطل و غیر قابل مراجعه است. حتی استفاده از نام نامی "انتخابات"، برای این بازی های رسوای رأی گیری، "مسئولیت اخلاقی و سیاسی" ایجاد می کند.

این واقعیت را تعداد شرکت کنندگان در رأی گیری هم تغییر نمی دهد. هم از این روست که شرکت حتی صد در صدی مردم در کشورهای دیکتاتوری هیچ حقانیت قانونی برای رژیم های آنان ایجاد نمی کند.

\*\*\*

کسانی هم بهانه آوردند که حمایت از سید حسین موسوی و شرکاء، در شرایط حاضر، مثل خوردن داروی تلخ برای رهایی از بیماری است. دلیل آوردند که ما داریم از میان بد و بدتر، بد را انتخاب می کنیم. دلیل آوردند که "ما به حمایت این جناح سبز بر میخیزیم تا حرکت توده مردم را به راه براندازی رژیم ببریم!"

گفتند که شرکت در حرکت اعتراضی کاندیداهای رژیم تنها امکان برای بیان اعتراض است. و نتیجه گرفتند که "گاهی آدم برای زنده ماندنش مجبور به خوردن لجن هم می شود و ما هم در آن شرایط هستیم!". امیدوارم که این دسته از مردم، توانسته باشند بفهمند که:

"بلی، درست است که آدم برای زنده ماندن، ممکن است لجن که هیچ، حتی ... هم بخورد، ولی اگر یک بار لجن خوردن، آدم را تا آخر عمر "لجن خوار" بکند، زنده که نباید حتی برای زنده ماندن، لب به لجن زد".

رأی دادن به جناحی از جناح های رژیم اسلامی و شرکت در صف های اعتراضی سبزها برای حمایت از این مجرمان سیاسی، لجنی است که یکبار خوردنش، دور دیگری از رژیم اسلامی را، در لباس دیگری، بر کشور و مردم ما مسلط خواهد کرد و هم از این رو، باید به هر بهائی از آن دوری گزید!

\*\*\*

جالب است که در چنین حال و هوای مسموم، کسی از این رهبر معروف به "اصلاح طلب" نپرسید که:

- اگر خواهان دموکراسی و انتخابات آزاد هستی، چرا در سرتاسر دوره حکومت خود، به رأی گیری های به مراتب بدتر دست زدی، و حتی در دوره نخست وزیری خودت از اعدام کاندیداهای مخالف این جا و آن جای ایران رو بر نگرداندی؟ یا،

- اگر تو طرفدار انتخابات آزاد هستی، چرا در مورد هزاران نفر دگراندیش مخالف قانون اساسی که اجازه نامزدی نیافته اند، و حتی حذف نام چندین هزار کاندیدای معتقد به قانون اساسی خودتان از سوی همین نهادهای سرکوبگر، (کاری که به نامزدی تو منجر شده)، هیچ اعتراضی نکردی؟ نکردی که هیچ، بلکه حتی انتصاب خود از سوی همین نهادهای "دیکتاتوری" اسلامی را عین عدالت و دموکراسی خواندی و جشن گرفتی؟ حالا با چه روئی قادر به انتقاد از همان مقامات و نهادهای متقلبی شده ای که:

- روزی حق دیگران را به تو دادند و حالا هم بر اساس همان حقه بازی های معمول خودتان، (به ادعای تو!) حق تو را به دیگران داده اند. به قول ملا نصرالدین، "دیگی که روزی می زاید، روزی هم می میرد!"

این سؤالات مطرح نشدند، چرا که بازیگران سیاسی ایران بر اساس فرهنگ ایلیاتی حاکم، عادت دارند به جای رأی دادن بیعت بکنند. و وقتی هم بیعت کردند به تمامی تسلیم میشوند. نه سؤالی مطرح میکنند و نه شرطی میگذارند. این بود که:

- کسی از این اپوزیسیون تسلیم شده، حتی حمایت خود و گروه و سازمان و حزب و دسته شان از این "آقا" را منوط به گرفتن قول ولو دروغین "رعایت حقوق بشر و اصلاح قانون اساسی اسلامی" نکرد.

کسی شرط نگذاشت که این **سید سابقه دار** باید حداقل به آن همه بی قانونی و خیانت و جنایت دوره نخست وزیری و بعد از آنش، مردم ایران و قربانیان اعمالش عذرخواهد. کسی هم نخواست که این "آقا" باید به ضرورت احترام به حقوق و آزادیهای مندرج در منشورهای جهانی تأکید بکند و حداقل قول بدهد که بعد از این دگرگونه عمل خواهد کرد.

نه! کسی نپرسید چونکه همه بیعت کردند و از آن رو، نیازی برای مطرح کردن هیچ شرطی نیافتند. انگار نام خالی "**اصلاح طلبان**" (اصلاح چی؟) و سوابق حکمرانی ها و جنیش های دینی **سبز سیدی**، برای همه این گونه مخالفان مدرن و لائیک کفایت می کرد و میکند.

کار به جایی رسید که بسیاری از شخصیت های مدعی طرفداری از دموکراسی و حکومت لائیک، دودستی و مفت و مجانی!، جایگاه فرضی مورد ادعای خود در "اپوزیسیون لائیک و دموکراتیک ایران" را پیشکش سید حسین موسوی "مدعی ریاست جمهوری قانونی"! کردند و بر این اعتبار:

- هم بر نعلین رقیب رهبری و شیخ نفتخوار معروف، حجت الاسلام هاشمی رفسنجانی، و سایر ملایان و اسلامیانی که مسئولان درجه اول جنایت ها، خیانت ها و خوردن و بردن های سی سال اخیر اند، بوسه زدند و،

- هم کل هواداران این جناح (از آن میان، حزب الهی های سرکوبگر این "رهبران اسلامی") را به صرف سبزپوشی و حمایت از جناح اصلاح طلب رژیم به گرمی به سینه فشردند.

### "جمهوری اسلامی اصلاح طلبان" حلال شان باد!

سؤال که با این وجود، آیا هنوز هم می توانیم ادعای معروف "مردم لایق همان حکومتی هستند که دارند"، را در مورد این بخش از ایرانیان، اپوزیسیون و سازمانهای سیاسی داخل و خارج کشور مردود بشماریم؟

